

دوستان نوجوان!
شماره‌ی بعدی
هفته‌نامه‌ی دوچرخه
۲۳ دی ماه ۱۴۰۰
منتشر خواهد شد



ISSN 1735-5745

ویژه‌ی نوجوانان، سال بیست و یکم، شماره‌ی ۱۰۶۳ (۳۲ الکترونیک)، پنج‌شنبه ۹ دی ۱۴۰۰، ۲۵ جمادی‌الاولی ۱۴۴۳، ۳۰ دسامبر ۲۰۲۱



امتحان در روزگار اومیکرون!

۲

عکس: علیرضا طهماسبی / آرشیو عکس روزنامه‌ی هفت‌پوری

داستانک

ب.ب.ب



چرخ اول

سال نوی میلادی و اومیکرون

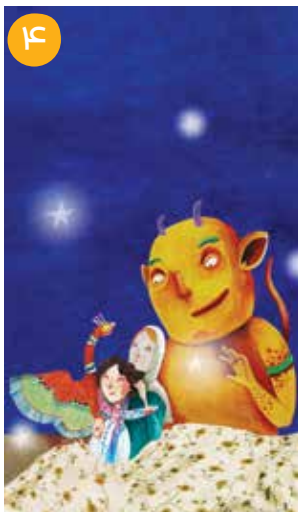
طوبایو یسه

۲۰۰ روز در نیمی از کشورهای منطقه‌ی آسیا و اقیانوسیه تعطیل بوده‌اند. هم‌چنین در آمریکای لاتین و حوزه‌ی کارائیب که طولانی‌ترین تعطیلی مدرسه‌ها را تجربه کرده، مدرسه‌ها در ۱۸ کشور به‌طور جزئی یا کامل هنوز بسته‌اند. در شرق و جنوب آفریقا هم ۴۰ درصد از کل کودکان در سن تحصیل از رفتن به مدرسه محروم هستند. به هر حال این جشن و این سال نورا به همه‌ی نوجوانان مسیحی کشور و دنیا تبریک می‌گوییم و امیدواریم جهان روزهای بهتری داشته باشد؛ بدون کرونا... و همه‌ی دانش‌آموزان جهان شانس ادامه‌ی تحصیل را داشته باشند.

که نگران سویه‌ی جدید کرونا یعنی اومیکرون است و هنوز با واکسیناسیون و فاصله‌گذاری‌ها به‌طور صددرصد نتوانسته بر این ویروس غلبه کند. در دو سال گذشته سبک زندگی تغییر کرده است. بیش‌ترین تغییرات در آموزش از راه دور و غیرحضور رخ داد. به‌علت نبود امکانات خیلی از کودکان و نوجوانان جهان از تحصیل بازمانده‌اند. به‌گزارش صندوق کودکان سازمان ملل (یونیسف)، از آغاز بحران شیوع کرونا تا حالا ۶۰۰ میلیون دانش‌آموز در جهان از تحصیل بازمانده‌اند. طبق این گزارش تا اواسط سال ۲۰۲۱ میلادی، مدرسه‌ها بیش از

۲۰۲۲ میلادی را در حالی شروع می‌کند که هنوز با معضل کرونا دست‌به‌گریبان است. درگیری جهان با کرونا حالا دوساله شده است. جهان در حالی جشن سال نوی مسیحی را می‌گیرد

شنبه‌ی آینده، سال ۲۰۲۲ میلادی آغاز می‌شود. در هفته‌ی گذشته جشن کریسمس در کشورهای مسیحی نشین برگزار شد. کریسمس روز تولد حضرت عیسی^ع است. جهان، سال



۱۴





برمی‌گرداند.

۸. پس از هر ۳۰ تا ۵۰ دقیقه مطالعه، به خودتان ۱۰ دقیقه استراحت بدهید و از این زمان‌های استراحت برای ورزش یا تغذیه استفاده کنید. در این زمان‌های استراحت، سراغ بازی‌های رایانه‌ای نروید چرا که این مسئله باعث می‌شود مطالبی که خوانده‌اید، به خوبی جذب ذهن نشوند.

۹. می‌توانید بعضی درس‌ها را به صورت آنلاین، همراه با دوستان خود مطالعه کنید و قسمت‌هایی را که مشکل دارید از آن‌ها بپرسید.

۱۰. آن چه را که می‌خوانید، بفهمید یا حداقل آن را به زبان خودتان از اول توضیح بدهید. برای یادگیری بهتر باید فهم و درک واقعی از موضوعی که می‌خوانید، داشته باشید.

عکس: علی‌رضا طهماسبی / آرشیو عکس روزنامه‌ی همشهری



راهکارهایی برای روزهای امتحان

امتحان در روزگار اومیکرون!

• نفیسه مجیدی زاده

ساده بخورید

اما تغذیه در روزهای امتحان بسیار مهم است؛ قرار نیست تغذیه‌ی متفاوت یا عجیبی داشته باشید.

«ایمان هدایی» کارشناس تغذیه و بهداشت به خبرنگار دو چرخه می‌گوید:

«این روزها توصیه‌کردن برای تغذیه چندان آسان نیست، اما برای داشتن تغذیه‌ی مناسب، گاهی فقط کافی است بعضی از مواد غذایی را اصلاً نخورید. مثلاً خوردن دوغ ترش یا فست‌فودها

را فراموش کنید. شیرینی‌ها و تنقلات را هم کنار بگذارید، چون این خوراکی‌ها ممکن است در نگاه اول انرژی‌زا به نظر برسند، اما این قابلیت در آن‌ها کوتاه‌مدت است و پس از مدتی احساس خستگی بیش‌تری به شما خواهند داد. در عوض می‌توانید از مواد غذایی سالمی که در خانه دارید استفاده کنید.

یادتان باشد در روزهای امتحان، آب فراوان بنوشید و البته خوردن صبحانه را فراموش نکنید. اگر امکان‌ش را دارید، در صبح امتحان یک تخم‌مرغ یا یک لیوان شیر بخورید. جای کم‌رنگ بنوشید و اگر احساس خستگی کردید، به جای نوشیدن قهوه، استراحت کنید و کمی بخوابید.

خوردن غذاهای نشاسته‌ای مانند ماکارونی، برنج و نان به دلیل تأثیر در بهبود کیفیت خواب، در شب امتحان مفید هستند.»

متخصصان تغذیه معتقدند رژیم غذایی غنی از پروتئین، میوه و سبزی تازه، به جهت تأمین ویتامین‌ها و مواد معدنی، لبنیات به‌ویژه شیر، از بهترین برنامه‌ی غذایی برای دانش‌آموزان در طول امتحان‌هاست.

پیدا کنید، چون این کلیدواژه‌ها به شما در پاسخ‌دادن به روش صحیح کمک می‌کند.

۴. تصویر ذهنی مثبتی از خودتان بسازید و به موفقیت خودتان امیدوار باشید. جنبه‌های منفی را هم فعلاً فراموش کنید.

۵. می‌توانید از تکنیک خلاصه‌برداری استفاده کنید؛ یعنی عبارت‌ها، مفاهیم و موضوع‌های کلیدی متن را یادداشت کنید، به طوری که در مرور مطالب، با نگاه کردن و خواندن خلاصه‌ها، همه‌ی مطالب خوانده شده برایتان یادآوری شود.

۶. اگر شب‌ها هشت ساعت بخوابید، حافظه‌ی شما بهتر عمل می‌کند. مغز انسان بر اثر اختلال خواب آسیب می‌بیند، چون خواب زمانی است که مغز خود را ترمیم و بازسازی می‌کند. مغز شما پس از دریافت اطلاعات درسی، نیاز به بازسازی دارد و خوابیدن، تنها راه مؤثر برای این مسئله است.

۷. ورزش سبک روزانه را فراموش نکنید یا دست‌کم کمی پیاده‌روی کنید. پیاده‌روی باعث آزاد شدن اندورفین در مغز می‌شود و نشاط را به شما

آموزشی یا هرامکان دیگری. سپس همه را به نوبت مطالعه کنید. تکرار خواندن درس‌ها از جزوه‌های گوناگون باعث ثبت آن‌ها در حافظه‌ی شما می‌شود. حتی می‌توانید برگه‌های امتحانی گذشته‌تان را مرور کنید و پاسخ‌های اشتباه را پیدا کنید.

۲. اگر زمان کمی برای امتحان دارید، فقط وقتتان را برای مرور درس‌ها، خواندن مطالب کلیدی و یادداشت‌ها بگذارید.

۳. سؤال‌ها را به قسمت‌های کوچک‌تر تقسیم کنید. یکی از بهترین راه‌های موفقیت در امتحان‌ها، تقسیم کردن سؤال‌ها به قسمت‌های کوچک‌تر است تا بتوانید جزئیات سؤال را متوجه شوید.

سپس قسمت‌های کلیدی سؤال را

موشن‌گرافیک، در این رویداد شرکت کنند. علاقه‌مندان برای شرکت در این مسابقه می‌توانند آثار خود را تا دهم دی‌ماه از طریق سامانه‌ی شبکه‌ی فعالان فرهنگی دیجیتال (پلت‌زار) به نشانی plaza.ir ارسال کنند.

این رویداد به همت بسیج کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، مجامع تخصصی فعالان دیجیتال کودک و نوجوان و ناشران دیجیتال اسلامی و حمایت مرکز توسعه فرهنگ و هنر در فضای مجازی و با مشارکت معاونت فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، بنیاد شهید و امور ایثارگران، معاونت فضای مجازی صدا و سیما، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، همراه اول، سازمان سراج، انارستان، مؤسسه‌ی فهم و خانه‌ی کتاب و ادبیات ایران برگزار می‌شود.

حالا درست وسط روزهای امتحان ایستاده‌ایم؛ در حالی که هر لحظه ممکن است وضعیت تغییر کند و امتحان و مدرسه، غیر حضوری شود. البته نباید برای ما فرقی داشته باشد، چون نمی‌توانیم روی احتمالات برنامه‌ریزی کنیم، پس پیش‌به‌سوی برنامه‌ریزی درست!

به گزارش خبرگزاری ایسنا، دکتر «کمال حیدری»، معاون بهداشت وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی با اشاره به این‌که باید درباره‌ی اومیکرون تجدید نظر کنیم، می‌گوید: «تعطیلی مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها یک پیشنهاد است، اما ستاد ملی کرونا باید تصمیم‌گیری کند. البته می‌شود با دستورالعمل‌های قبلی هم برای این مراکز اقدام کرد، اما چون پروتکل‌ها به‌درستی رعایت نمی‌شوند، پیشنهاد ما تعطیلی است که در نهایت ستاد ملی کرونا با رعایت تمام جوانب تصمیم‌گیری خواهد کرد.»

حالا این خبر و هر چه امتحان تا الان داده‌اید (خوب یا بد) را فراموش کنید؛ اصلاً در روزهای امتحان نباید یک لحظه هم به گذشته بازگشت. افسوس خوردن برای ثانیه‌های رفته هیچ فایده‌ای ندارد؛ پس در لحظه زندگی کنیم و خودمان را برای امتحان‌های بعدی آماده کنیم.

تاراحت‌تر بگذرد

کارشناسان آموزشی برای یادگیری درس‌ها و بهتر گذراندن شب‌های امتحان، پیشنهادهایی دارند که بعضی از آن‌ها را با هم مرور می‌کنیم:

۱. مطالب آموزشی و ابزاری را که برای هر درس در اختیار دارید، طبقه‌بندی کنید. مثلاً کتاب، دفتر، جزوه‌ی کمک

او قهرمان من است

به مناسبت سالگرد شهادت سردار حاج قاسم سلیمانی، مسابقه‌ی «قهرمان من» با مشارکت کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان برگزار می‌شود.

به گزارش اداره‌ی کل روابط عمومی و امور بین‌الملل کانون پرورش فکری، موضوع‌های این مسابقه عبارتند از: «حاج قاسم؛ احترام به پدر و مادر»، «سردار دل‌ها، عشق به وطن»، «حاج قاسم و دفاع از حرم»، «باران کوچک حاج قاسم»، «حاج قاسم و مردمی بودن»، «سردار دل‌ها و فرزندان شهدا» و «تبیین وصیت‌نامه‌ی شهید سلیمانی».

صاحبان آثار می‌توانند در قالب‌های شبکه‌ی اجتماعی (استوری، کانال و صفحه)، کلیپ و نماهنگ، نقاشی، پوستر و اینفوگرافیک، پادکست و قصه‌گویی دیجیتال، بازی و نرم‌افزارهای تلفن همراه و انیمیشن، کمیک‌موشن و

همشهری

گروه ضمائم همشهری ناشر نشریات:

دو چرخه، استان‌ها، محله

نشانی: تهران، خیابان ولی عصر

نرسیده به پارکوی، کوچه‌ی تورج

شماره‌ی ۱۴، روزنامه‌ی همشهری

(طبقه‌ی چهارم: دو چرخه)

تلفن: ۲۳۰۲۳۱۰۰

با سپاس از بخش‌های گوناگون روزنامه‌ی همشهری

صندوق پستی دو چرخه: ۵۴۴۶-۱۹۳۹۵

تلفن: ۲۳۰۲۳۴۰۱ / نامبر: ۲۳۰۲۳۴۸۴

پست الکترونیکی: docharkkeh@hamshahri.org

دو چرخه را آنلاین بخوانید:

@docharkkeh_weekly

newspaper.hamshahronline.ir

hamshahronline.ir/service/Children

سردبیر: فریبا خانی

تحریریه: شیوا حریری (چشمه‌ها)، نفیسه مجیدی زاده

(دماسنج)، سیدسروش طباطبایی پور (مدیر داخلی

نشریه)، علی مولوی (شهر فرنگ و چرخ فلک)، یاسمن

رضائیان (خانه‌ی فیروزه‌ای)، حسین تولایی (شعر) و

نیلوفر نیک‌بنیاد

آنتیسه: علی مولوی (مدیر هنری) و ابراهیم

رستمی عزیزی (مسئول هماهنگی)



ضمیمه‌ی هفتگی روزنامه‌ی همشهری

ویژه‌ی نوجوانان، سال بیست و یکم

شماره‌ی ۱۰۶۳ (۳۲ الکترونیک)

پنج‌شنبه، ۹ دی ماه ۱۴۰۰

صاحب امتیاز: مؤسسه‌ی همشهری



در آستانه‌ی شهادت حضرت فاطمه^س و ایام فاطمیه

رفتن همیشه با خودش غم می‌آورد

● یاسمن رضائیان

ما این‌جا مانده‌ایم و از دست داده‌ایم و راستش هیچ تسکینی آرامان نمی‌کند. تنها چیزی که می‌تواند کمی از اندوه ما بکاهد این است که می‌دانیم ما نیز روزی سوار همان قطار می‌شویم و به سوی مقصدی که تو رفته‌ای می‌آییم. و آن‌روز قصه‌ی رسیدن آغاز می‌شود؛ دیدار اتفاق می‌افتد و قلبمان باز از معجزه‌ی حضور تو آرام می‌شود.

امیدوار بود و حس خوش‌بختی کرد. معجزه‌های بالاتر از این نیست که در اوج غم‌ها، یک حضور بتواند دوباره آدم را شاد کند. اما حالا قطار رفته است. آن قدر دور شده که دیگر صدای سوت آن حتی در خیالمان هم نمی‌پیچد. می‌دانیم قطار به سوی مقصدی دل‌خواه و زیبارفته است اما داستان جامانده‌ها تکرار شده است.

اطمینان بخش باشد. هر مادر، پیامبری در خانه است. پیامبری که معجزه‌های بزرگ و کوچک بسیاری در قلبش دارد. بزرگ‌ترین معجزه نیز امیدی است که از حضورش در خانه جریان می‌یابد. خانه از حضور مادر گرم می‌شود، امن می‌شود و اگر چه دنیا بسیار ما را غمگین می‌کند، در پناه مادر می‌شود به‌روزهای خوش هم‌چنان

راستش پنجره‌ها آن قدر مه‌گرفته بودند که دیگر امیدی به بازگشت خورشید نداشتیم. هنوز در روزهای سرد زمستان صدای تو در گوش خانه می‌پیچد. آیا صدا شنیدنی نیست؟ آیا صدا می‌تواند لمس کردنی باشد؟ درباره‌ی تو همه‌چیز فرق می‌کند. با تو هر معجزه‌های اتفاق می‌افتاد. صدا نیز می‌توانست گرم و

همان قطاری که به راه افتاده است و مسافران بسیاری را با خودش می‌برد. مسافرانی که شاید دوباره به همین جایی که بوده‌اند برگردند و شاید دیگر برنگردند. شاید مقصد آن قدر زیبا و دل‌خواه باشد که مسافران نخواهند به مبدأ برگردند.

همان چشم‌انتظارانی که مسافرانشان را بدرقه کرده‌اند. برایشان دست تکان داده‌اند و پشت لبخندهای غمگینشان بی‌صدا گریه کرده‌اند. آن‌ها به بازگشت مسافر همیشه امیدوارند. حتی اگر بدانند او به جایی می‌رود که بسیار دل‌خواه‌تر است، اما باز در دلشان دعا می‌کنند مسافران برگردند.

رفتن، همیشه با خودش غم می‌آورد. آن که می‌رود چیزی را از دست نمی‌دهد؛ کسی که می‌ماند از دست می‌دهد. حالا انگار بارها و بارها تو رفته‌ای. انگار آن قطار هر روز از حوالی ما گذشته است. حتی در خواب‌هایمان هم صدای سوت قطار می‌آید. قطاری که از رفتن‌ها و تنهاشدن‌ها حکایت می‌کند. قطاری که آدم‌ها را از هم دور‌تر و دور‌تر می‌کند.

قطار در مسیر بود که ستاره‌های آسمان یکی یکی فرو افتادند. قطار در مسیر بود که باران نزول کرد. و غم مانند مه که پشت پنجره می‌نشاند، کم‌کم منظره‌ی ما را تار و مبهم کرد. آن قدر که دیگر چیزی از زیبایی‌های جهان ندیدیم.

رفتن تو لحظه‌ی فروافتادن پرده بر زیبایی‌های دنیا بود. همه‌جا تاریک شد و ما چنان از درون خالی شدیم که دیگر در کی از خودمان هم نداشتیم. حتی پرده‌ها را هم کشیدیم و اجازه دادیم جهان در سکوت خود بیش‌تر فرو برود.

پایین بودن گاهی چه قدر خوب است!

● اوکتای فراغی

از رسیدن به آرزوها شاد می‌شدم اما از درون، بعد از هر تلاش، فرسوده‌تر می‌شدم. با خودم فکر کردم تلاشی که بر من نیفزاید و از من بکاهد، تلاشی که مرا فرسوده کند، در مسیر درست نیست. همان‌جا زیر درخت آرزویم که دستم به شاخه‌ی بلند آن نمی‌رسید نشستم. پایین بودن گاهی چه قدر خوب است! مثل همان لحظه که من روی زمین نشسته بودم. با این که دستم از شاخه‌های درخت کوتاه بود اما زمین را داشتم. زمینی که آرامش بخش بود. دیگر دوراهی، گیج‌کننده نبود. می‌دانستم همیشه هم قرار نیست به آرزوهایم برسیم و گاهی پایین بودن از بالا بودن ارزشمندتر است. اما از کجا باید می‌دانستم کدام پایین‌بودنی ارزشمند است؟ اگر پایین‌بودن حقیقتاً به من آرامش می‌داد پس ارزشمند بود. این داستان آرزویی بود که به آن نرسیدم اما در پی آن آرامش را یافتم.

تلاش کردن دارد و کدام ندارد؟ چه دوراهی گیج‌کننده‌ای! راستش همیشه آرزوها چنان مرا هیجان‌زده می‌کنند که بی‌معطلی برای داشتن آن‌ها دست‌پیش می‌برم. فقط کمی دیگر! و با این جمله‌ی طلایی، بیش‌تر و بیش‌تر تلاش می‌کنم. اما آیا همه‌ی آرزوهایی که به آن‌ها رسیدم مرا شاد کردند؟ آیا همه‌ی آن‌ها آن قدر ارزشمند بودند که برایشان تلاش کنم؟ این‌ها سوالاتی بود که به دنبال شنیدن آن جمله در ذهنم نقش بستند. و بعد احساس کردم از درون متوقف شده‌ام. نه از آن توقف‌هایی که از سر ناچاری است. از آن توقف‌هایی که از سر دانایی است. دست‌هایم را پشت‌نگه داشتم و با خودم گفتم: «همیشه هم نباید به همه‌ی آرزوها رسید.» و ناگهان آرامشی عجیب در جانم نشست. دریافتم که تلاش‌های پی‌در پی مرا از پا انداخته بود و اگر چه در ظاهر



تصویرگری: مایکل هیل

فکر کردم. نه این که از خودم پرسیده باشم آن حرف از کجا آمده است. نه این که دنبال گوینده‌اش گشته باشم. از عمق معنایی که آن کلمه‌ها می‌رساندند بود که دستم پایین افتاده بود و همان لحظه دریافتم همیشه این که به سختی روی پاهایم بلند شوم تا دستم به آرزوهایم برسد ارزشمند نیست. اما از کجا باید دانست کدام آرزو ارزش

این داستان یکی از آرزوهای من است که برآورده نشد. مثل همیشه روی پاهایم بلند شدم و تلاش کردم قدم را به آرزویم برسانم. فقط کمی دیگر! کمی! اما چه قدر؟ آرزوی من انگار دور و دورتر می‌شد. یک‌باره کسی در قلبم گفت: «تلاش‌هایی که بی‌فایده بود.» بی‌اختیار دستم را پایین آوردم. به جمله‌ای که از ناکجا در قلبم نشست بود

وقتم دستم به قد آرزوهایم نمی‌رسد، برای رسیدن به آن‌ها سخت‌تر و سخت‌تر روی پاهایم بلند می‌شوم. «فقط کمی دیگر!» این جمله‌ای است که همیشه به خودم می‌گویم. گاهی جواب می‌دهد، گاهی جواب نمی‌دهد. وقتی جواب می‌دهد خوشحال می‌شوم و وقتی جواب نمی‌دهد چندباره تلاش می‌کنم. طوری که انگار نمی‌توانم شکست را بپذیرم.

بی‌بی



● رفیع افتخار

مادر بزرگ را بیش‌تر از جان دوست داشتیم. به او می‌گفتیم «بی‌بی». همیشه‌ی خدا چند لایح^۱ موی حنا بسته از زیر چهارقد سفیدش به پیشانی‌اش چسبیده بود. ریزه و پیر بود و سبک راه می‌رفت. به قول خودش گوشتش آب رفته بود. لپ‌هایش شل و وارفته بودند. رگ‌های آبی دست‌هایش از زیر پوست نازک شیری رنگش پیدا بودند. یک انگشتر، فقط یک انگشتر عقیق به انگشست دست راستش داشت. سر سجاده‌ی نماز، قاب صورتش هاله‌ی نور بود، عین فرشته‌ها بود.

شب‌های تابستان، ماهمه روی پشت‌بام می‌خوابیدیم؛ من کنار بی‌بی. با چشم‌های نیم‌بسته خیره‌ی آسمان می‌شدم و هم‌زمان گرمای تن بی‌بی را می‌بویدم. بی‌بی، دستش را در موهای انبوه و سیاهم فرو می‌برد و با انگشت‌های زبرش، آرام‌آرام پوست سرم را نوازش می‌داد. طنین صدای مخملی و نرمش مرا به دنیای رؤیاهایم وصل می‌کرد. صدایش ترنم سحرآمیزی بود که با کلمات جادویی به پروازم درمی‌آورد. آن وقت که من کاملاً آماده‌ی شنیدن بودم، بی‌بی بعد از بسم‌الله شروع می‌کرد و برایم قصه می‌یافت. با صدای قصه‌گوی شب‌هایم، ستاره‌ها پایین می‌آمدند و گوش تیز می‌کردند. از لذت شنیدن قصه‌هایش ستاره‌های آسمان جشن می‌گرفتند.

بی‌بی، قصه‌ی «دیو شاخ سیاه» را می‌گفت. صدبار آن را شنیده بودم. هزاربار دیگر هم می‌گفت باز هم دوست داشتم بشنوم؛ «دیو شاخ‌هاش تیز کرد، تو گوش‌اش پنبه چپاند، سم‌هاش برق انداخت و راه افتاد...»

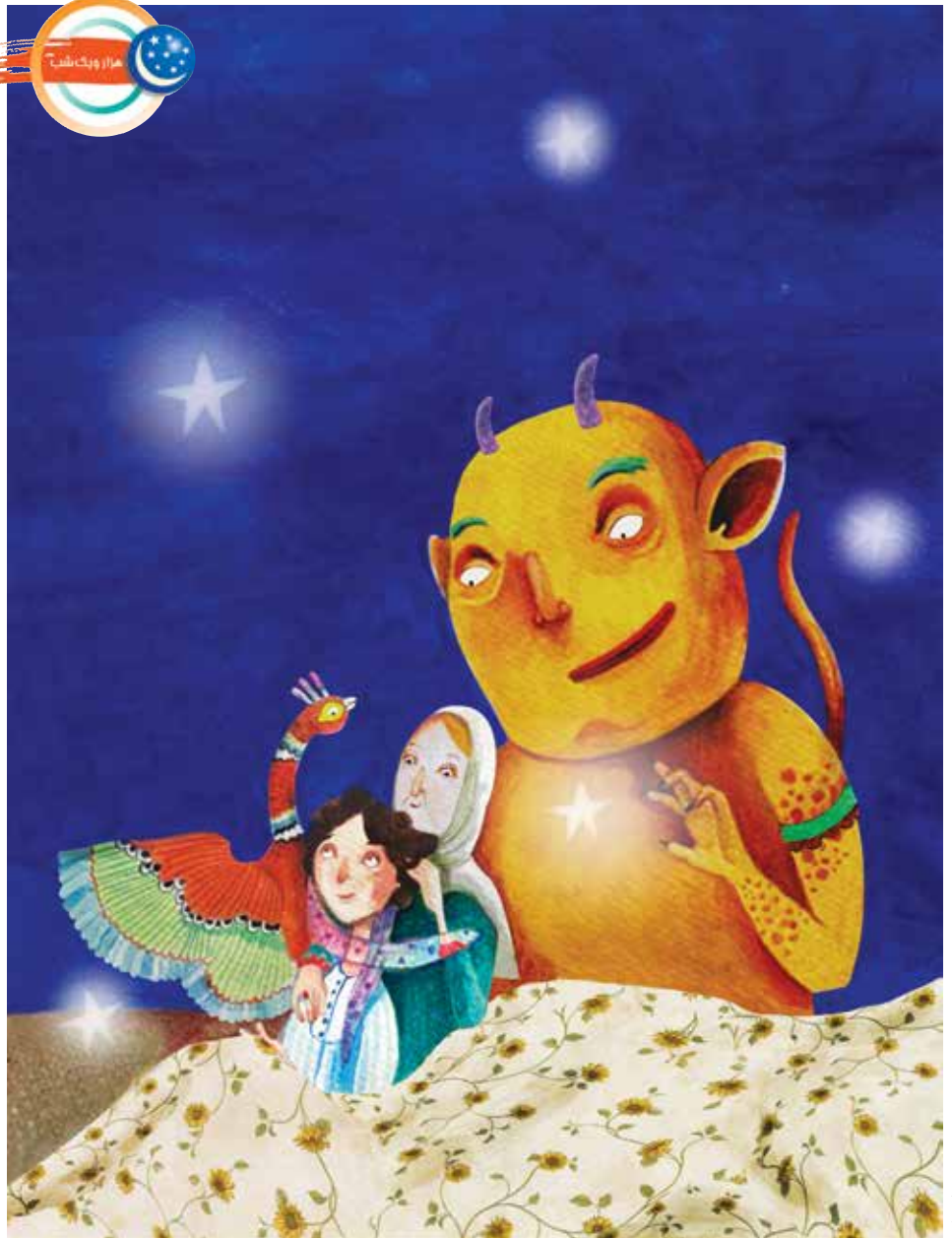
تا آخرش را از بر بودم. همه‌ی قصه‌هایش را از حفظ بودم. می‌توانستم با مکث‌ها و فراز و فرودها، کلمه به کلمه تکرارشان کنم. قصه‌متل‌های بی‌بی را قلپ‌قلپ با ولع می‌نوشیدم و باز هم تشنه بودم.

خدایامرز خیلی سال است از میان ما رفته. او رفت و ما را تنها گذاشت. مایی که با قصه‌های او، با صدای گرم و نرم و دل‌نشینش بزرگ شدیم و قد کشیدیم و آن‌چه ماند، خاطرات خوب و شیرین و دل‌نشینی است که هیچ‌گاه از یاد و خاطر نمی‌روند. بی‌بی گلی بود که از ما غنچه‌ها هم چون جان مواظبت می‌کرد و برایمان دل می‌سوزاند و تر و خشکمان می‌کرد.

بهشت سزاوار و زیر پایش!

پی‌نوشت:

۱. لایح، واحد شمارش چیزهای دراز و باریک مانند مو و چوب.



تصویرگری: محبوب شاداب

تردید

● حمیده سیوانی امیرخیز

آی تخته‌سنگ‌ها!
باز تاب نامم از دهان کوه‌ها که یادتان نرفته است؟
ما که پایه پای هم
عمق رود و انزوای دره را
کشف کرده‌ایم
روزهاست
منع از رفت و آمدیم
راستی چگونه
سنگ روی سنگ بند می‌شود
ما که هم‌چنان
بین کنج خانه‌ماندن و
دل به جاده‌هازدن
مرددیم
ما که با تمام روزهای بد
باهرار مانع و هزار سد
راه آمدیم
حیف!
هر چه را که دوست داشتیم
زیر پا گذاشتیم
لحظه‌های باشکوه را
میان کوه‌ها گذاشتیم



مقصد

● زهره مسکنی

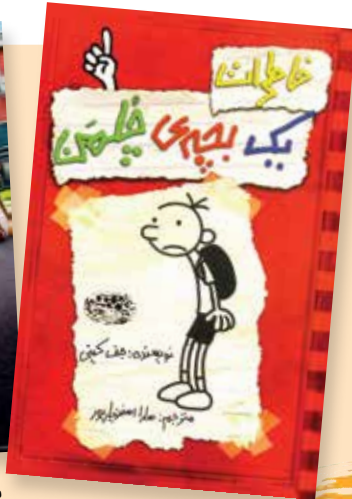
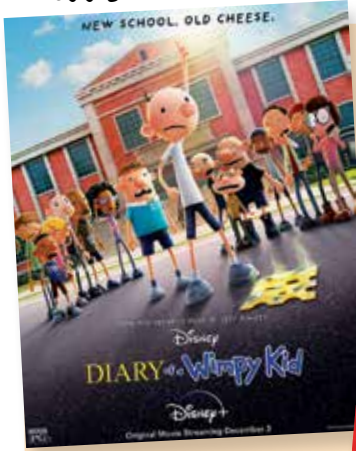
نگرانی مادر
از لب‌هایش شروع می‌شود
تا بلا تکلیفی رنگ‌نکرده‌ی موهایش
شبهه عکس مادر بزرگ که هیچ‌وقت تمام نشد
شبهه بوق ماشین‌ها، پشت چراغ قرمز
ممتد، معترض، مضطرب
رفتن، رسیدن، برگشتن...
مادر همیشه می‌گوید:
«رسیدی خبر بده!»



این هفته در کوله‌ی آپاراتچی

پیشنهاد زمستانی

علی مولوی



متأسفانه هنوز درگیر مبارزه با کرونا هستیم و اومیکرون هم که از راه رسیده! پس هم‌چنان ناچاریم در این روزهای سرد زمستانی هم در خانه بمانیم. آپاراتچی این هفته به سراغ سایت‌های پخش آنلاین مثل «فیلیمو» و «نماوا» و... رفته و دو پیشنهاد تماشایی برایتان آماده کرده است. اگر آن‌ها را تماشا کردید، از همین حالا هم می‌توانید آماده باشید که در شماره‌های آینده، گفت‌وگوهای ویژه‌ی را دربارہ‌ی آن‌ها در صفحه‌ی شهر فرنگ بخوانید.

بازگشت بچه‌ی چلمن!

یک بی‌عرضه، دفتر خاطرات بچه‌ی لاغر مردنی، دفترچه‌ی خاطرات یک بچه‌ی لاغر توسط ناشران ایرانی منتشر شده است. جف کینی، نویسنده و تصویرگر

پرطرفدار است و با نام‌های گوناگونی مثل **خاطرات یک بچه‌ی چلمن**، **دفتر خاطرات پسر لاغرو**، **خاطرات بچه‌ی دست و پا چلفتی**، **خاطرات یک بی‌عرضه**، **دفترچه‌ی خاطرات**

بعید است کتاب خوان باشید و مجموعه‌ی خاطرات جذاب، خنده‌دار و بامزه‌ی **گریگ هفلی** را نخوانده باشید یا دست‌کم این مجموعه را نشناسید. این مجموعه‌کتاب در ایران بسیار



برای اولین بار شبکه‌ی **دیزنی پلاس** تولید انیمیشن سه‌بعدی این مجموعه را آغاز کرده و اولین قسمت آن را براساس جلد اول این مجموعه به کارگردانی **سویتون اسکات** در سوم دسامبر ۲۰۲۱ منتشر کرده است. فیلم‌نامه‌ی این مجموعه را خود جف کینی نوشته و در حال حاضر نیز در حال نگارش قسمت دوم این انیمیشن برای سال ۲۰۲۲ میلادی است. خبر خوب برای هواداران ایرانی این بچه‌ی چلمن این‌که این روزها سایت **فیلیمو** این انیمیشن جذاب، خنده‌دار و پرهیجان را با دوبله‌ی اختصاصی در اختیار کاربران خود گذاشته است.

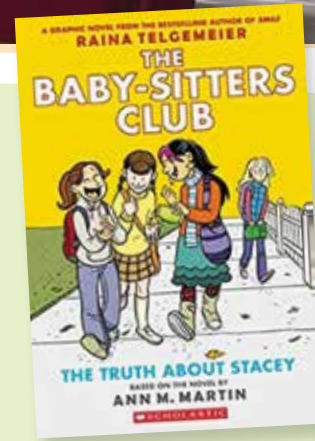
۵۰ساله‌ی آمریکایی، خالق این مجموعه‌ی پرفروش است. او نگارش این مجموعه را از سال ۲۰۰۷ میلادی آغاز کرده تا حالا ۱۶ جلد از آن را منتشر کرده است. پیش از این هم از این مجموعه اقتباس انجام شده بود و فیلم‌های سینمایی «**خاطرات یک بچه‌ی چلمن**»، «**خاطرات یک بچه‌ی چلمن: حرف رودریک است و بس!**»، «**خاطرات یک بچه‌ی چلمن: روزهای سگی سگی**» و «**خاطرات یک بچه‌ی چلمن: سفر زهرماری**» براساس این کتاب‌ها ساخته شده بودند. اما این بار

پرستاران بچه از راه می‌رسند!

زمستانی این سریال جذاب و بامزه را تماشا کنید، سایت‌های **فیلیمو** و **نماوا** این سریال را با دوبله‌ی اختصاصی در اختیار کاربران خود گذاشته‌اند.

مک‌گیل، کانون پرستاران بچه را در محله‌شان راه می‌اندازد تا از بچه‌های همسایه‌هایشان نگاه‌داری کنند. اگر دوست دارید در این شب‌های

دختری کلاس هفتمی به نام **کریستی توماس** در شهر استونی بروک است که به همراه دوستانش **کلودیا کیشی**، **مری‌آن اسپیری** و **استیسی**



بچه‌به کارگردانی **ملانی مایرون** به پرده‌ی سینماها آمد. اما از سال ۲۰۲۰ میلادی، شبکه‌ی **نتفلیکس** اقتباسی تازه و مدرن را از این مجموعه‌کتاب آغاز کرده و سریال جدید کانون پرستاران بچه را با طراحی **ریچل شوکرت** آغاز کرده و تا حالا ۱۸ قسمت از این مجموعه را در دو فصل به مخاطبان خود ارائه داده است.

کانون پرستاران بچه، عنوان مجموعه‌کتاب محبوب و پرفروشی در دنیاست که در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۸۶ تا ۲۰۰۰ میلادی بیش از ۱۷۶ میلیون نسخه فروش داشته است. این مجموعه اثر **آن ام. مارتین**، نویسنده‌ی مشهور ادبیات کودک و نوجوان است که تا سال ۲۰۱۰ میلادی ۳۵ جلد از این مجموعه را به چاپ رساند.

در آغاز دهه‌ی ۹۰ میلادی که اوج شهرت این مجموعه‌کتاب بود، ابتدا سریالی به همین نام در ۱۳ قسمت برای شبکه‌ی **اچ بی او** ساخته شد و پنج سال بعد در سال ۱۹۹۵ میلادی، نسخه‌ی سینمایی کانون پرستاران

در این اقتباس جدید زمان داستان به زمان حال و زندگی امروز تغییر پیدا کرده، اما عمده‌ی داستان‌ها و شخصیت‌ها براساس همان کتاب‌های قدیمی نوشته شده است. این مجموعه، داستان



فیتله پیچ

• سیدسروش طباطبایی پور

نام گروه ما «مافیا» است که از حرف‌های اول اسم‌هایمان متین‌روپایی، احمدپسته، فرزند کرگدن، یاور ندبون و اردلان‌خان، یعنی خودم ساخته شده است. این یادداشت‌ها، روزنگاری‌های من است از ماجراهای من و گروه مافیا که در روزهای مدرسه‌های کرونازده در دفتر خاطراتم می‌نویسم؛

باشد که بماند به یادگار برای آیندگان!



یک شنبه، ششم‌دی

بی‌صاحب من هم به صدا درآمد و خلاصه گل بود، به سبزه نیز آراسته شد... قار... چک... قور... چک... اما دفترجان، در که همیشه روی یک پاشنه نمی‌چرخد! یک هو خورشیدی طلوع کرد و فرشته‌ای سر جلسه‌ی امتحان ظاهر شد و ورق برگشت. نه فکر کنی فقط برای من! که حس می‌کنم برای همه‌ی بچه‌های کلاس گشایشی حاصل شد. فرشته‌ای ماسک به دهان و با چشمانی خندان، آمد سر جلسه‌ی امتحان. اول رژه‌ای رفت و طول و عرض کلاس را درنوردید! انگار که دلش برای ما سوخته باشد، به حرف آمد و گفت: «بچه‌ها! اصلاً نگران نباشین! این امتحان و نتیجه‌ی اون، همه‌ی سواد شما نیست! تلاش شما توی این چند ماه، برای من خیلی بیش‌تر از این‌ها ارزش داره! این امتحان، فقط یه قطره از دریاست؛ همین! پس یه نفس عمیق بکشین و به هر سوآلی که بدین، یه چشمک بزین و جوابش رو بنویسین! دفترم! ته صدای فرشته، خیلی شبیه معلم ریاضی امسالمان بود. معلمی که او را فقط در مانیتور و بدون ماسک دیده بودیم. اما هر که بود، کلامش آب روی آتش بود!

دفترم! لااقل کاش امتحان‌ها را مثل همیشه، با ریاضی شروع نمی‌کردند! شاید یک امتحان آبکی، می‌توانست مثل یک مسابقه‌ی تدارکاتی، شرایط روحی و روانی ما را برای شرکت در یک آزمون جدی آماده کند.

برایم عجیب بود. وقتی برگه‌ها را پخش کردند، دستم خیس عرق شد؛ آن هم نه چک چک آب، که شُرشر باران! چشمانم هم از باغ و رفته، یک سبب آلبالو و گیلان می‌چید؛ شاید باور نکنی، اما در سؤال اول، حتی نمی‌توانستم دورا با دو جمع کنم. یک حسی هم به من می‌گفت اگر سرم را بالا بیاورم، مرا به جرم اختلاس از ورقه‌ی جلویی و دریافت وام میلیاردی از ورقه‌ی عقبی، دست‌گیر می‌کنند و به زندانی می‌فرستند که نهبانانش، عددها هستند و غذایش، عددها و خوابش عددها و...!

به این ترتیب، گردن کج هم شده بود قوز بالا قوز! یک هو حشره‌ای در ذهنم ویزویز کرد که بی‌خیال سؤال اول بشو! آن قدر جدی هم گفت که بدون مکث و با همان دستان آب دار و چشمان خیس، رفتم سراغ سؤال دوم! اما آتش، همان آتش بود و کاسه، همان کاسه. نمی‌دانم چرا؛ اما یک هو دل

سلام دفترم! لطفاً چیزی درباره‌ی امتحان ریاضی امروز نپرس! حتی نمی‌خواهم خاطره‌ی امروز در ذهنم مرور شود! فقط دوست دارم ته خیار را برای تو تعریف کنم؛ آن هم ته خیاری که خیلی شیرین بود.

اوایل امتحان، حسای فیتله پیچ فیتله پیچ شده بودم! بعد از دو سال کلاس‌های آنلاین و امتحان‌های آپن بوک و داشتن آرامش و در دسترس بودن ماشین حساب و ندیدن ریخت مراقب محترم سر جلسه‌ی امتحان و چه و چه و چه، حالا یک هو آموزش و پرورش هوس کرده ما را بکشند توی مدرسه که چه بشود؟ می‌خواهند بی‌سوادی ما را به رخمان بکشند؟ می‌خواهند بگویند شما حتی دو ضرب در دورا هم بلد نیستید؟ خب... بلد نیستیم! چه کنیم؟ مگر ما مقصر هستیم؟ مگر ما برای کرونا‌ی عزیز نامه نوشتیم که تشریفش را بیاورد زندگی ما را شخم بزند؟ مگر ما گفتیم که جناب محترم اینترنت، در زمان تدریس معلم ریاضی، در طول این دو سال، هی شُل و سفت شود؟ و هزار اگر و مگر دیگر!



افسردگی!

امروز فهمیدم که اضطراب، همه، حتی گربه‌ها را هم از پا می‌اندازد. ناظم مدرسه به یاور، بلندقدترین عضو گروه مافیا شک داشت، اما نتوانست چیزی را ثابت کند. از آقای ناظم اقرار و از یاور انکار. من هم بعید می‌دانم کار یاور باشد. یاور، با همه‌ی شیطنت‌هایش، به حقوق حیوانات خیلی احترام می‌گذارد. نمونه‌اش، همان مرغ عشقی که چند روز پیش، توی اتاقش، لای پرده‌ی پنجره گیر کرده بود. آن روز یاور به حرف هیچ‌یک از بچه‌های گروه محل نداد و پرنده‌ی زبان بسته را آزاد کرد. شاید هم واقعاً گربه‌ی بیچاره، جی‌پی‌اس مَحْس تعطیل شده و به جای لانه، از کلاس ما سر در آورده بود. احتمالاً وقتی هم متوجه شده که لانه‌اش با کلاس ما کمی فرق دارد! دیگر کار از کار گذشته بود و زنگ تفریح تمام شده و بچه‌ها سر رسیده بودند.

نه کسی جرئت می‌کرد وارد کلاس شود و پنجره‌ی رو به حیاط را باز کند، و نه از جلوی در ورودی کلاس، کنار می‌رفتند. گربه‌ی بیچاره هم زندانی شده بود و خُل. از روی صندلی آخر، درست همان جایی که یاور می‌نشست، روی دیوار راست می‌پرید و هی چنگ می‌زد. انگار از دیوار زخمی هم انتظار داشت کنار برود و برایش راه باز کند.

بچه‌ها هم که این جور وقت‌ها، تشنان به خارش می‌افتد! هر چه آقای رضایی، ناظم مدرسه فریاد می‌زد که از جلوی در کنار بروید، گوششان بدهکار نبود که نبود. یکی صدای پلنگ در می‌آورد و یکی صدای جوجه! فرزند فریاد می‌زد: «تا آخر عمر باید تو کلاس بمونی و با سواد بشی...» متین هم عین میمون، توی سرش می‌کوبید و ورچه‌ورچه می‌کرد. وقتی غائله خوابید، یاور تا آخر زنگ، روی صندلی‌اش نشست.

آخریک گپه موی نارنجی افسرده مثل آدم، روی میز نشسته بود و از جایش تکان هم نمی‌خورد.



شعرنوردی

زبان گفتار در شعر

● حسین تولائی

زبان شعر ابزار مهمی برای شاعر است. شاعر در انتخاب کلمه‌ها، در چیدمان کلمه‌ها کنار یک‌دیگر و به‌طور کلی در ساختن جهان شعر به عناصر زبانی، توجه ویژه‌ای دارد. گاهی شاعر از عناصر زبان عامیانه بهره می‌برد، یعنی همان زبان روزمره و ساده‌ای که همه با آن گفت‌وگو می‌کنیم. این شگرد، لحنی صمیمی در شعر ایجاد می‌کند و شعر به زبان گفتار نزدیک می‌شود.

عناصر زبان عامیانه در شعر به شکل‌های گوناگونی به کار می‌رود. گاه شاعر ساختار کلی قوانین و ویژگی‌های آن را وارد شعرش می‌کند و به اصطلاح، جنس زبان شعر را با زبان عامیانه متناسب می‌کند. به قول نیما یوشیج، موسیقی کلام و به کارگیری واژه‌ها و بیت‌ها و سطرها به همان زبان طبیعی اتفاق می‌افتد که گفت‌وگو می‌کنیم. مثل بعضی از شعرهای نیما و شعرهای سید علی صالحی و بسیاری از شعرهای فروغ فرخزاد و سهراب سپهری.

جایی برایم
گوشه‌ی دلت بگذار
جایی که جای هیچ‌کس نیست
همان گوشه‌ی خالی دلت
که هیچ‌کس پیدايش نمی‌کند
هیچ‌کس

آن جا را برای من کنار بگذار
سید علی صالحی

گاهی هم شاعر جزئیات زبان عامیانه، مثل کلمه‌ها، عبارت‌ها، اصطلاحات، فعل‌ها، ضرب‌المثل‌ها و تکیه‌کلام‌ها را به زبان رسمی شعر انتقال می‌دهد و زبان شعرش را صمیمی و ساده می‌کند.

تا کجا شعرم پراز دلواپسی باشد
از کجا معلوم
شاید آن سوتر کسی باشد

مهدی مردانی

عبارت «از کجا معلوم» را بارها در گفتار روزمره شنیده‌ایم و استفاده کرده‌ایم و حالا شاعر همان را بدون کم و کاست از زبان عامیانه برداشته و در زبان رسمی شعر گنجانده تا لحن شعر صمیمی شود.

مریم اسلامی در شعر زیر از همان سطر آغازین، با زبان ساده‌ی گفتار به زبان شعر صمیمیت بخشیده و این صمیمیت زبانی را در نیمه‌ی دوم شعر با سطر «من می‌روم نان بگیرم» به اوج رسانده است:

یکی از همین کامیون‌ها
اثاثیه را با خودش برد
از این کوچه رفتید و پاییز آمد
همان صبح مرطوب
همان صبح من می‌روم نان بگیرم
تو و کفش‌های کتانی
من و بغض خیس غم‌انگیز
خداحافظی در خیابان پاییز

نکته‌ی مهم در کاربرد عناصر زبان عامیانه یا گفتاری در شعر، این است که شاعر آن‌ها را در هماهنگی با دیگر عناصر شعر استفاده کند. چه در حالت کلی و سرودن بر اساس دستور زبان گفتار و چه در حالت جزئی و انتقال کلمه یا اصطلاح از زبان عامیانه به زبان رسمی شعر. در حالت دوم شاعر باید کلمه یا عبارت انتقالی را درست در جای مناسب قرار دهد تا با دیگر کلمه‌ها و عبارت‌ها و سطرها به طور طبیعی هماهنگی کلامی و موسیقایی داشته باشد. در غیر این صورت آن عبارت وصله‌ای ناجور خواهد شد که به زیبایی و روانی زبان شعر آسیب می‌زند.



تصویرگری: بهناز سراروانی

برگشتن از مدرسه با پول خرده‌های ته جیبمان تو را از روی پیش‌خان دکه‌ی روزنامه‌فروشی برمی‌داشتیم. نمی‌دانم نوجوان‌های امروز چه قدر می‌دانند استرس تمام‌شدن روزنامه‌ی همشهری یعنی چی، وقتی دیر می‌رسیدیم جلوی دکه.

مجبور بودیم پنج‌شنبه‌ها از مدرسه تا نزدیک‌ترین دکه‌ی روزنامه‌فروشی بدویم شاید آخرین روزنامه‌ی همشهری با دوچرخه‌ی همراهش سهم ما شود. اگر تمام شده بود مجبور بودیم تا غروب همه‌ی دکه‌های شهر را بگردیم و همه‌جا بگردیم و همه‌ی روزنامه‌ها را نگاه کنیم تا یکی از آن‌ها را پیدا کنیم. این هفته که اسامی خبرنگارهای ماه را اعلام کردند اسم من هم بوده؟ برنده‌های مسابقه‌ی کتاب‌خورها مشخص شدند؟ جلدی که من انتخاب کرده بودم، جلد برتر شده؟ و هزار یک فکر و خیال دیگر...

همین که اسممان را در ستون «ای نامه که می‌روی به سویش...» می‌دیدیم خیالمان راحت بود که دوچرخه بهمان توجه می‌کند و ما نوجوان‌ها را تحویل می‌گیرد و تا پنج‌شنبه‌ی بعدی انگیزه‌مان تأمین می‌شد. فکر کنم با همین چند سطر خاطرات آن وقت‌ها از جلوی چشمان تو هم رژه رفتند. چندبار که بی‌دوچرخه ماندیم سفارش کردیم صبح زود، وقتی یکی از اعضای خانواده می‌رفت برای صبحانه نان تازه بخرد، با همشهری و دوچرخه برگردد. گاهی هم بعضی دکه‌ها هنوز باز نکرده بودند یا هنوز همشهری نداشتند و...

اما حالا در خانه نشسته‌ایم و کافی است اینترنت در دسترس باشد و بعد با چند کلیک با دوچرخه روبرو شویم... به‌دست آوردن این جور دوچرخه (دست‌یافتن به نسخه‌ی الکترونیک) نسبت به آن جوری به‌دست آوردن دوچرخه (دست‌یافتن به نسخه‌ی کاغذی از دکه‌های روزنامه‌فروشی) برای نوجوان‌های امروز هم خاطره‌های بامزه خلق می‌کند که هر دفعه یادشان می‌آید لبخند روی لب‌هایشان بنشیند؟ به‌نظرم سؤال جالبی است که خوب است از نوجوان‌های امروزت بپرسی.

یار دیرین تو، مرضیه کاظم‌پور

این باران‌ها

این باران‌ها
عجیب دل‌سنگ‌اند
وقتی
نداشتنت را
به رخ آغوش خالی‌ام می‌کشن.

زهرامحمدی‌نژاد
۱۷ساله از هرمزگان

لبخند بزرگ روی لب‌هایم

و مثل قدیم‌ها دوباره هر هفته ۱۶ صفحه‌ای منتشر شوی و آخرین پنج‌شنبه‌ی ماه هم ۳۲ صفحه‌ای و البته همراه با سه‌چرخه‌ی کوچولویت.

یادش به‌خیر... حتماً دلت برای آن روزها تنگ شده؛ آن وقت‌ها که دوشنبه و پنج‌شنبه‌ی هر هفته منتشر می‌شدی. آن وقت‌ها که پاتوق ثابتت، دکه‌های روزنامه‌فروشی بود. آن وقت‌ها که هنگام

سلام دوچرخه‌ی عزیز، ای رفیق دیروز و امروز و هرروز، امیدوارم حالت خوب خوب باشد.

شنیده‌ام یک طبقه نقل مکان کرده‌ای و از طبقه‌ی پنجم به طبقه‌ی چهارم مؤسسه‌ی همشهری کوچ کرده‌ای. امیدوارم در این طبقه اتفاقات خوبی انتظارت را بکشد، طوری که چاق شوی! منظورم این است که از لاغری و هشت‌صفحه‌بودن در بیایی، تپل‌پل شوی

تجربه‌ی من



عکس: یاسمن سادات شریفی از اراک



تا حالا درباره‌ی «پرفکت تایمینگ» (Perfect Timing) شنیده‌اید؟ حتماً پیش آمده که این روزها در فضای مجازی، ویدیوهایی از اشیای بهتر بگویم مجسمه‌های متحرک ببینید که حرکت‌هایی دقیق و تکرار شونده دارند. مثلاً حرکت اشیای در فضاهای کوچک که هر لحظه امکان برخورد با شیء دیگری را دارند، اما به دقت در حال رفت و آمد هستند. حرکت‌های دقیق این مجسمه‌های متحرک، بسیار عجیب‌انگیزند. تنوع پرفکت تایمینگ‌ها خارق‌العاده است. در فضایی مثل اینستاگرام به راحتی می‌توانید انواع آن‌ها را ببینید.

درباره‌ی این آثار هنری می‌گویند که بسیار آرامش‌بخش‌اند و برای چشم و مغز مفیدند. مجسمه‌هایی متحرک در فضاهایی که هر لحظه و با خطایی کوچک، ممکن است سقوط کنند یا با مانعی برخورد کنند، اما نمی‌کنند. آن‌ها در حال حرکت هستند؛ مثل ساعت حرکت مداوم و تکرار شونده دارند. همه‌ی موقعیت‌های آن‌ها بسیار دقیق محاسبه شده است. اگر چه خیلی از آن‌ها شکل انتزاعی و مدرنی دارند، اما از سردیس‌ها و تندیس‌های معروف دنیا هم در ساخت آن‌ها بهره گرفته شده است. این که مثلاً سر یک مجسمه دور یک مستطیل در حال چرخش است و به نقطه‌ی سقوط که می‌رسد دوباره تغییر جهت می‌دهد؛ حرکت دوار مهره‌هایی که از فضای دقیق محاسبه شده‌ای می‌گذرد، بی‌آن که به جایی برخورد کند و فرو بریزند، بسیار هیجان‌انگیزند.

استفاده از داستان‌ها و اسطوره‌ها در خلق این مجسمه‌های متحرک جذاب است. یکی از آن شخصیت‌ها «زنوس» اسطوره‌ای یونانی است که با سر او بقیچه‌ی سنگی پرفکت تایمینگ‌های بسیاری ساخته‌اند.

داستانش را شنیده‌اید؟ «کرونوس»، پدر زنوس شنیده بود که توسط یکی از فرزندان سرنگون خواهد شد. به همین دلیل فرزندان خود را می‌بلعید. اما زنوس که فرزند ششم او بود، توسط «رنا» و «گایا» نجات پیدا کرد. رنا، سنگ بزرگی را قنداق پیچ کرده و به کرونوس داد،

این مجسمه‌های متحرک می‌گویند

اگر دقیق محاسبه شود مشکل حل است!

● طوبی ویسه



هر چند که متأسفانه در تصاویر این صفحه نمی‌توانید حرکت پرفکت تایمینگ‌ها را ببینید، اما از این به بعد وقتی در فضای مجازی با آن‌ها مواجه شدید، دیگر فلسفه‌ی ساخت آن‌ها را می‌دانید. حرکت‌های دقیق و تکرار شونده و موقعیت‌هایی دشوار که با محاسبه، به آسانی پشت سر گذاشته می‌شود؛ درست مثل زندگی.



او نیز که فکر می‌کرد این سنگ بزرگ زنوس است، آن را به جای زنوس بلعید! از دیگر شخصیت‌هایی که با او در ساخت پرفکت تایمینگ بهره برده‌اند، «سیزیف» است. سیزیف محکوم شد تا سنگ بزرگی را تا نزدیک قلعه‌ای برود و قبل از رسیدن به پایان مسیر، شاهد بازگشتیدن آن به اول مسیر بود؛ و این چرخه تا ابد برای او ادامه داشت. به همین دلیل و از طریق تأثیر آثار کلاسیک یونانی بر فرهنگ مدرن، امروزه هم انجام وظایفی را که در عین دشواری، بی‌معنی و تمام‌نشدنی نیز هستند، گاهی «سیزیف‌وار» خطاب می‌کنند. تکرار حرکت سیزیف هم دست‌مایه‌ی ساخت پرفکت تایمینگ‌های متنوعی قرار گرفته است.

